

الگوی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

پیروز کوهستانی

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی-جنوب غرب آسیا، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمدحسن نامی^۱

دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه فارابی، تهران، ایران

کیومرث یزدان‌پناه درو

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۸

چکیده

خاورمیانه همواره از مهم‌ترین مناطق ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک دنیا بوده است. این منطقه از سابقه دیرینه‌ای از بی‌ثباتی، بحران و ناامنی برخوردار است و همواره از مهم‌ترین کانون‌های منازعات و ایجاد بحران‌های ژئوپولیتیک به شمار می‌رفته است. هدف پژوهش حاضر تبیین الگوی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد. این پژوهش کیفی با استفاده از روش گراندد تئوری (GTM) در سال ۱۳۹۸ انجام گرفته است. نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که مهم‌ترین عامل علی و سبب‌ساز در شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه، وجود انرژی و منابع سرشار آن است که قدرت‌های بزرگ جهانی را همواره به تلاش برای کنترل آن برمی‌کشاند. از مهم‌ترین عوامل زمینه‌ای، فساد دولت‌های رانتیر شناسایی شده است و از مهم‌ترین عوامل مداخله‌گر، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای جهت توسعه هژمونی خود را می‌توان برشمرد. راهبردهای این شرایط و عوامل در سه دسته راهبردهای انقلابی؛ راهبردهای تنش‌زدایانه؛ و راهبردهای سیاست‌درهای باز قابل تقسیم هستند که با توجه به ابعاد گوناگون هر دسته از این راهبردها، پیامدهای واگرایی بیشتر و یا همگرایی منطقه‌ای قابل پیش‌بینی است. با توجه به دیگرام فرایند و الگوی شکل‌گیری بحران‌های خاورمیانه که در این پژوهش به دست آمد و شرایط و ابعاد آن، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در شرایطی الزام‌آور که در نهایت مبتنی بر بقای خود است، ناگزیر به گزینش راهبردهای تنش‌زدایانه هستند که پیامد آن، امنیت هرچه بیشتر دولت‌ها و ملت‌ها و کل منطقه خاورمیانه خواهد بود؛ هرچند که این راهبرد گریزناپذیر و پیامد حاصل از آن به هیچ‌عنوان به معنای توقف تحرکات و استراتژی‌های مبتنی بر هژمونیک‌گرایی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نخواهد بود و این تحرکات همچنان به منظور ایجاد و حفظ هرچه بیشتر کنترل انرژی و منابع در این منطقه از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و بازیگران آن ادامه خواهد یافت.

واژگان کلیدی: بحران ژئوپولیتیک، راهبرد انقلابی، راهبرد تنش‌زدایی، سیاست‌درهای باز، واگرایی

منطقه‌ای، همگرایی منطقه‌ای، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

مقدمه

خاورمیانه همواره از مهم‌ترین مناطق ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک دنیا بوده و موقعیت‌های ژئوکالچریک مختلفی را دارا می‌باشد که بر اهمیت آن می‌افزاید (Taylor & Flint, 2000: 371). این منطقه به واسطه موقعیت‌های حساس و منحصر به فرد در استراتژی انرژی و قلمروهای ژئواکونومیک همواره مورد توجه قرار گرفته است (GhasabZadeh, 2019: 132). این منطقه از سابقه دیرینه‌ای از بی‌ثباتی، بحران و ناامنی برخوردار است و بنا بر عوامل بسیاری، همواره از مهم‌ترین کانون‌های منازعات و ایجاد بحران‌های ژئوپولیتیکی به شمار می‌رفته است (MojtahedZadeh, 2012: 186-187) خاورمیانه در مقطع کنونی، کانون طیف وسیعی از بحران‌های ژئوپولیتیکی می‌باشد، به گونه‌ای که عنوان می‌شود ساختار سیاسی ترسیم‌شده در معاهده سایکس-پیکو^۱ به صورت جدی در معرض تحول قرار گرفته است. به این معنا، خاورمیانه شاهد وضعیتی است که برخی نظریه‌پردازان آن را «سیالیت ژئوپولیتیکی» می‌خوانند (HafezNia, 2010: 2-3). واکاوی و ریشه‌یابی این روندهای بحرانی که بنا بر شواهدی چند، از مانایی نیز برخوردار بوده است، نشان از آن دارد که بسترهای مستعدی وجود داشته یا شکل گرفته است که در نهایت، کشورها و ملت‌های عمدتاً مسلمان منطقه را به نظاره‌گران و قربانیان بحران مبدل کرده است. واریسی تاریخ سیاسی و دیرینه‌شناسی منطقه حاکی از آن است که به شکل سنتی، پوشش‌های جهان اسلام به شدت تحت تاثیر مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار داشته و دارد (Ekhbari & Ayazi, 2007: 3). تنها تغییری که در این زمینه مشاهده می‌شود، تفاوت در نوع کارکرد سیاسی و امنیتی منطقه خاورمیانه برای تامین اهداف قدرت‌های بزرگ است. مهم‌ترین این تفاوت‌ها را می‌توان در دوران پساجنگ سرد و به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مشاهده کرد که طی آن تحولات ساختاری عظیمی در سطح بین‌المللی روی داده است. رشد نظامی‌گری و مداخله قدرت‌های بزرگ برای مدیریت بحران تروریسم در خاورمیانه از طریق جنگ و پس از حملات نظامی ایالات متحده آمریکا به خاورمیانه تحت عنوان جنگ با تروریسم، گسترش لگام‌گسیخته‌ای یافته که خود به بازتولید تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی در قالبی جدید انجامیده و در نتیجه به استمرار بحران جنگ در مناطق مختلف و با شدت و عمق بیشتری منجر شده است (MosalaNejad, 2014: 9-12). پژوهش حاضر در پی تبیین الگوی شکل‌گیری بحران‌های خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است تا با شناسایی عوامل ایجادکننده و موثر در ایجاد و تداوم بحران‌های ژئوپولیتیکی، رهیافتی جهت برون‌رفت از آن با روش‌شناسی علمی بیابد. روش‌شناسی پژوهش حاضر، کیفی است و ابزار جمع‌آوری داده‌ها، مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته بر مبنای پرسش‌های پژوهش است. میدان تحقیق، نهاد ریاست جمهوری، وزارت امور خارجه، ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی انتظامی بوده و جامعه آماری این پژوهش، همه خبرگان، صاحب‌نظران و کارشناسان در دسترس بوده است. نمونه پژوهش شامل ۱۰ تن از مدیران و مسئولان عالیرتبه نهادهای نامبرده بوده است که به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. نمونه‌گیری در روش‌های کیفی، هدفمند و نظری است؛ بدین معنا که موردهایی به صورت هدفمند انتخاب می‌شوند که در زمینه موضوع پژوهش، آگاهی و

¹ sykes-picot agreement

تجربه داشته یا دیدگاه خاص و ویژه‌ای درباره پدیده مورد پژوهش دارا باشند. در روش گراند تئوری یا نظریه زمینه‌ای (Strauss & Corbin, 2015) نمونه‌گیری تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که اشباع نظری حاصل شود؛ یعنی با ادامه دادن مصاحبه، مفاهیم و مقولات جدید به دست نیاید. به منظور تحلیل داده‌ها از کدگذاری سه‌مرحله‌ای (باز؛ محوری؛ و انتخابی) استراوس و کوربین (۲۰۱۵) استفاده شده است که طبق چارچوب این روش نظری، الگوی پارادایم پدیده کانونی مورد پژوهش، با کشف و شناسایی عوامل علی و سبب‌ساز؛ عوامل زمینه‌ای و بسترساز؛ و عوامل مداخله‌گر، به راهبردهای کنشی و پیامدهای آن راهبردها رهنمون می‌شود.

مبانی نظری

خاورمیانه

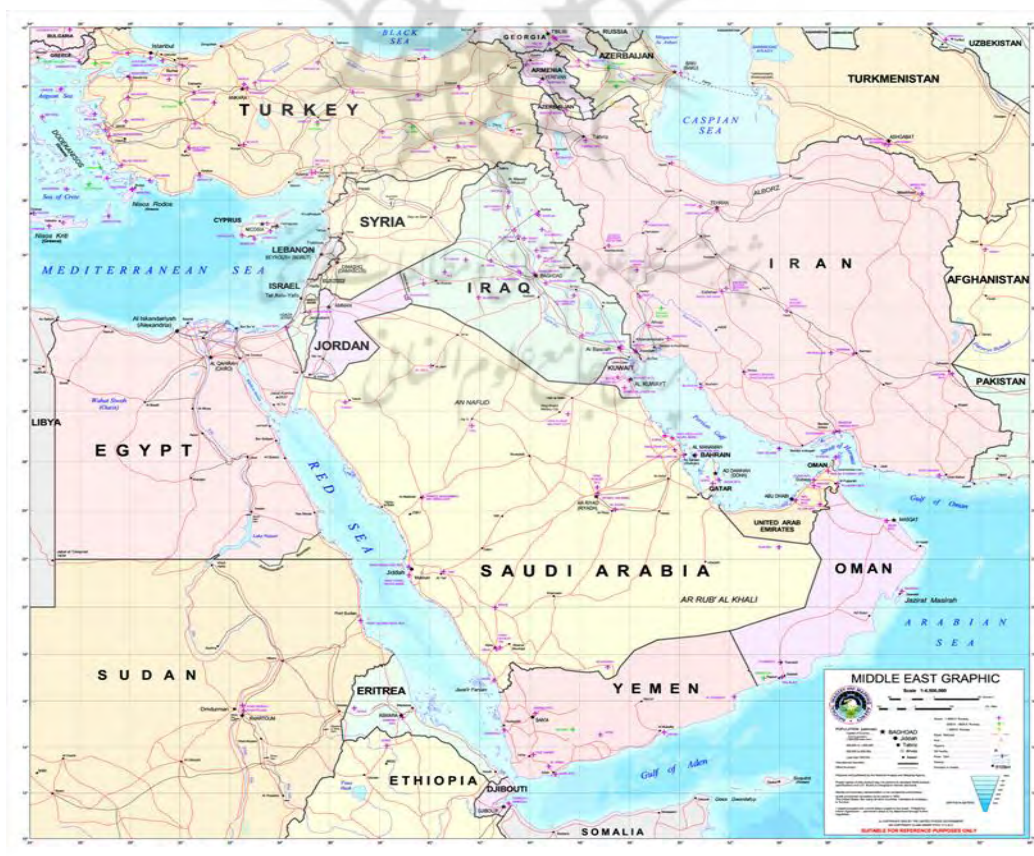
نام یا اصطلاح جغرافیای-سیاسی «خاورمیانه» مربوط به شناخت گستره سرزمینی ناهمگونی است که تاکنون و هنوز هم خاورمیانه نامیده شده و می‌شود این اصطلاح را برای نخستین بار آلفرد تیر ماهان^۱ (۱۸۴۰-۱۹۱۴) -واعظ نظریه قدرت دریایی- به کار گرفت. در چند دهه اخیر که اصطلاح «خاورمیانه» و «خاور نزدیک» و یا «خاور میانه و نزدیک» با دگرذیسی‌های فراوان بر حسب سرزمین‌های دربرگیرنده مورد استفاده قرار داشته است با پیرامون‌هایی از شمال آفریقا گرفته تا مرزهای هندوستان و از مرزهای جنوبی قفقاز و خزر-آسیای مرکزی گرفته تا دریای سرخ و دورتر از آن کشیده می‌شود. این گستره جغرافیایی بسیار پهناور، آشکارا بی‌بهره از هرگونه همگنی‌های جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، استراتژیک یا هر سنجه دیگری است که بر اساس تعاریف سائول بی. کوهن، توان عرضه مفهوم مکانی «منطقه» را داشته باشد. به این ترتیب، چنین پهنه‌ای گسترده از سرزمین‌های گوناگون و ناهمگن جغرافیایی و بی‌بهره از همگونی محیطی نمی‌تواند یک «منطقه ژئوپولیتیک» شمرده شود. گستره‌ای که به عنوان «خاورمیانه» شناخته می‌شود، درهم آمیخته‌ای از چند محیط جداگانه است، همانند خلیج فارس، شامات^۲، مغرب^۳ و غیره که هر یک «منطقه» ای جداگانه بر اساس همگونی پدیده‌های محیطی خود است. اصطلاح «خاورمیانه» اشاره به محیط سیاسی‌ای دارد که شکل‌گیری آن اساساً در برخورد با روابط عرب‌ها و اسرائیل توجیه می‌شود. منطقه‌ای که اصطلاحاً «خاورمیانه» خوانده می‌شود، مهم‌ترین عرصه در جهان سیاسی معاصر برای عرضه سیاست‌های ژئوپولیتیکی آمریکایی است، چرا که مهم‌ترین عامل تاثیرگذار بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا یعنی اسرائیل در این منطقه واقع است؛ با انبوهی از ستیزه‌جویی‌ها با دیگر ملل منطقه که تصادفاً همه آن‌ها مسلمان و برخی از آن‌ها بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان انرژی فسیلی جهان شمرده می‌شوند. این ساختار ژئوپولیتیک ناهمگن

^۱ Alfred Thayer Mahan

^۲ «شامات» اصطلاحی تاریخی-جغرافیایی است که به منطقه‌ای در جنوب غرب آسیا اطلاق می‌شود که از شمال به رشته کوه‌های توروس، از جنوب به صحرای عرب، از شرق به میان‌رودان و از غرب به دریای مدیترانه محدود است. این منطقه دربرگیرنده سرزمین‌هایی است که امروزه کشورهای اردن، سوریه، فلسطین، قبرس، لبنان، بخش‌هایی از جنوب ترکیه، غرب عراق و شرق مصر در آن جای دارند (نگارنده پژوهش).

^۳ «مغرب» به مجموعه پنج کشور واقع در شمال و شمال غربی آفریقا اطلاق می‌شود. این واژه از دیدگاه جغرافیایی اعراب به معنای سرزمین غرب می‌باشد. امروزه عرب‌ها، این لفظ را به منظور اشاره به مجموعه کشورهای آفریقایی الجزایر، تونس، لیبی، مراکش، موریتانی و سرزمین مورد مناقشه صحرای غربی استفاده می‌کنند (نگارنده پژوهش).

از یک سوی ایالات متحده آمریکا را وادار به حمایت بی‌چون‌وچرا از اسرائیل در برابر مسلمانان می‌نماید و از سوی دیگر آن قدرت را نیازمند روابطی مسالمت‌آمیز با مسلمانان می‌سازد. با توجه به چنین ساختاری است که ایالات متحده آمریکا واردار می‌شود تا برای کاستن وابستگی به مسلمانان، کنترل منابع انرژی خزر و خلیج فارس را مستقیماً به دست آورد تا از راه کنترل بر منابع اصلی تامین‌کننده انرژی، بر جهان تسلط یافته و «نظام نوین جهانی» خود را واقعیت بخشد (MojtahedZadeh, 2012: 186-187). اصطلاح خاورمیانه را آنانی رواج دادند که درصدد درک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روابط فرهنگی در منطقه از کشور مغرب تا ایران بودند و آن نبود که بومیان منطقه برای توصیف منطقه خودشان به کار برند. اصطلاح خاورمیانه نسبتاً متاخر و محصول دوره معاصر است. در گذشته کسانی که به منطقه توجه داشتند به خاورمیانه یا بخش‌هایی از آن با نام‌های خاور نزدیک، شرق و کرانه باختری اشاره می‌کردند (Milton 2000, 6). در تعریفی دیگر اصطلاح خاورمیانه به گستره پهناوری از شمال تا شبه قاره هند و از قفقاز تا دریای سرخ و ماورای آن اطلاق می‌شود که ۲۲ کشور به حدود ۳۰۰ میلیون جمعیت از نژادهای مختلف را شامل می‌شود. این زیرسیستم مجموعه‌ای از چند محیط جدا از هم شامل خلیج فارس، شامات، مغرب و آسیای مرکزی و قفقاز می‌شود که به دلیل همگنی پدیده‌های محیطی و تاثیرپذیری از موضوعات مشترک از قبیل منازعه یا صلح اعراب و رژیم اسرائیل، یک منطقه ژئوپولیتیک یا یک محیط سیاسی را به وجود آورده است (Dehshiri, 2004: 82).



نقشه ۱. نقشه خاورمیانه به تفکیک مرزهای سرزمینی

Source: National Geospatial-Intelligence Agency; www.nga.mil

نظام منطقه خاورمیانه متشکل از کشورهای عضو اتحادیه عرب که شامل شورای همکاری خلیج فارس^۱ که داعیه رهبری اعراب را دارد، ایران، ترکیه و رژیم اسرائیل است. البته افغانستان و پاکستان نیز به دلیل ارتباط مستقیم‌شان با خاورمیانه جزئی از این منطقه به حساب می‌آیند (Bagheri, 2005: 5). به خصوص افغانستان را که در اکثر اوقات جزئی از این منطقه به حساب می‌آورند (Shirazi, Ghorbani SheikhNeshin & Simber, 2012: 7). به نظر می‌رسد که دولت‌های عربی با هویت مشترک، تعاملات نزدیک و عضویت در سازمان منطقه‌ای اتحادیه عرب تشکیل‌دهنده هسته‌ای نظام باشند. هرچند این بدین معنا نیست که آن‌ها به طور حتم در سیاست خارجی به شکل منسجم عمل می‌کنند، اما باید دانست که وقتی جهان عرب دچار تشتت و افتراق می‌شود، آسیب‌پذیری آن در برابر نفوذ قدرت‌های بزرگ و تهدیدات همسایگان غیر عرب بیشتر می‌شود. دولت‌های غیر عرب ایران، ترکیه و رژیم اسرائیل به دلیل محرومیت نسبی از ورود به جمع مرکز در حاشیه قرار داشتن در این نظام، جمع دیگری را شکل می‌دهند. اما با وجود این، آن‌ها به واسطه مرزبندی جغرافیایی و درگیر بودن کامل در منازعات منطقه‌ای از اعضای این نظام محسوب می‌شوند. این مهم آن‌ها را از جمله عناصر اساسی در توازن قدرت منطقه‌ای به شمار می‌آورد. به ویژه اینکه آن‌ها بارها این خواسته را با ایجاد تهدیداتی بر ضد دولت‌های عرب و ضعیف‌تر هسته مرکزی و یا در پیش گرفتن اقداماتی از جمله برقراری ائتلاف با قدرت‌های خارجی به ایجاد بی‌ثباتی در نظام نشان داده‌اند. بدین ترتیب نظام منطقه‌ای خاورمیانه [در این پژوهش] در قالب دو شکل قابل طرح است (Shirazi, Ghorbani SheikhNeshin & Simber, 2012: 52):

۱. جهان عرب، شامل: اردن، امارات متحده عربی، بحرین، سوریه، عراق، عربستان، عمان، فلسطین، قطر، کویت، لبنان، مصر و یمن.
۲. جهان غیر عرب، شامل: ایران، افغانستان، ترکیه و رژیم اسرائیل.



نقشه ۲. نقشه پراکندگی ادیان و مذاهب در خاورمیانه (Source: Kohestani (2014)

¹ Gulf Cooperation Council (GCC)

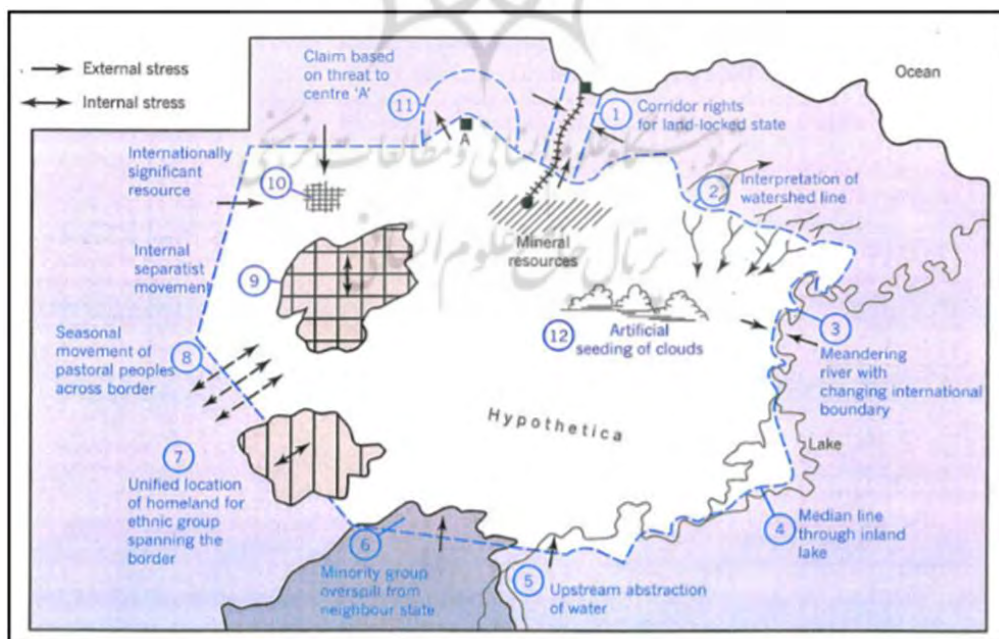
^۲ شورای همکاری خلیج فارس (به عربی: مجلس التعاون الدول الخلیج الفارسیه)، با نام کوتاه شورای تعاونی خلیج (به عربی: مجلس التعاون الخلیجی)، بلوک سیاسی-تجاری‌ای شامل کشورهای پیرامون خلیج فارس و کشورهای عرب منطقه است که اعضای آن اهداف تجاری و اجتماعی مشترکی را پیگیری می‌کنند. این شورا در ۲۵ می ۱۹۸۱ میلادی و با هدف یکپارچگی اقتصادی و نظامی تشکیل شد. از جمله اهداف کشورهای عضو، رسیدن به واحد پولی مشترک تا سال ۲۰۱۰ بود. در حال حاضر شش کشور عضو این شورای همکاری هستند: امارات متحده عربی، بحرین، عربستان سعودی، عمان، قطر و کویت (نگارنده پژوهش).

بحران ژئوپولیتیکی^۱

بحران ژئوپولیتیکی، منازعه و کشمکش کشورها و گروه‌های متشکل سیاسی-فضایی و بازیگران سیاسی بر سر کنترل و تصرف یک یا چند ارزش و عامل جغرافیایی است. بحران‌ها سرچشمه‌ها و انواع مختلف داشته و از لحاظ کارکردی منجر به خروج سیستم از حالت تعادل و بروز اختلال در وضعیت عادی و فرایندهای فضای جغرافیایی و زیستگاه انسان‌ها می‌گردند (HafezNia, 2011: 126).

بحران‌های ژئوپولیتیکی دارای ویژگی‌هایی بدین شرح می‌باشند:

الف: موضوع و عامل بحران، کنترل، مداخله و تصرف یک یا چند ارزش جغرافیایی اعم از طبیعی و انسانی است. نظیر مکان، فضا، موقعیت، آب، ابر، منبع معدنی، مردم هم‌کیش، اقلیت‌ها، مکان مذهبی، زیارتگاه، بازار صادراتی، مسیر انتقال کالا، انرژی، توریسم، جزیره، تنگه، خط مرز، قدرت منطقه‌ای، مداخله‌گران برون‌منطقه‌ای و نظایر. پیتتر هاگت^۲ جغرافی دان برجسته انگلیسی، سرچشمه‌های جغرافیایی بحران در روابط بین‌المللی را در قالب یک مدل تصویری بیان می‌کند و در مدل نظری خود، عوامل مختلفی را باعث بروز تنش و بحران در روابط کشورها می‌داند. عوامل مزبور عبارتند از مسیر ترانزیتی کشور محصور در خشکی، تغییر خط تقسیم آب در مرز، تغییر مسیر رودخانه مرزی، خط منصف دریاچه مرزی، کنترل سرچشمه رودخانه، گروه اقلیت خارج از کشور، گروه اقلیت مستقر در مرز مشترک، کوچ‌نشینان، جدایی طلبی اقلیت‌های داخلی، ذخایر و مکان دارای کارکرد بین‌المللی، پتانسیل تهدید در حاشیه ماورای مرز نظیر مجاورت پایتخت با مرز مشترک، منابع معدنی اعم از استراتژیک و انرژی، باروری مصنوعی ابرها (Haggett, 1983: 475-477).



شکل ۱. الگوی «های پوتینکا»ی پیتتر هاگت؛ منابع جغرافیایی تنش‌های بین‌المللی

Source: Haggett 1983: 477

^۱ geopolitical crisis

^۲ Peter Haggett

ب: بحران ژئوپولیتیکی از پایداری و تداوم نسبی برخوردار است و به سادگی قابل حل و برطرف شدن نیست. زیرا موضوع بحران و کشمکش، ارزش‌های جغرافیایی هستند که در زمره منافع ملی و جمعی محسوب می‌گردند. بدین معنا که آحاد ملت یا گروه متشکل انسانی، از آن‌ها درک منفعت جمعی و ملی دارد، بنابراین قابل چشم‌پوشی نیستند و مصالحه درباره آن به سختی صورت می‌پذیرد. حکومت‌ها نیز در مذاکرات دو یا چندجانبه خود با دشواری روبه‌رو هستند و از این نگران‌اند که اگر در چارچوب کسب رضایت ملی، بحران را حل و فصل نکنند، متهم به خیانت و یا بی‌کفایتی شده و مشروعیت و مقبولیت خود را در بین ملت خود از دست بدهند و از قدرت سیاسی ساقط شوند. به همین دلیل حکومت‌ها و دولت‌ها، جریان مذاکره را به تعویق انداخته تا با فرصت مناسب برای حل آن به نحوی که متضمن تامین منافع ملی باشد فراهم آید و یا اینکه در صورت ضرورت ترک قدرت سیاسی، آن را به عهده دولت بعدی گذاشته و به عبارتی توپ را به میدان رقیب سیاسی خود می‌اندازند. کشمکش‌های مرزی و تعیین خطوط مرزی؛ بحران‌های فضایی-قومی نظیر کردستان، کشمیر، باسک، ایرلند؛ بحران‌های مکان‌های مذهبی نظیر مسجد بامبری و بیت‌المقدس؛ بحران‌های ذخایر زیرزمینی مشترک؛ بحران جزایر نظیر خلیج فارس، ژاپن با روسیه و کره جنوبی و نظایر این‌ها از جمله بحران‌های ژئوپولیتیکی دیرپا محسوب می‌شوند (HafezNia, 2011: 128).

ج: حل بحران‌های ژئوپولیتیکی مستلزم این شرایط است:

۱. وجود فضای حسن نیت و روابط دوستانه بین طرفین موضوع بحران، نظیر تعیین خطوط مرزی خشکی و دریایی. نمونه این مورد را می‌توان در تعیین مرز دریایی ایران و عربستان سعودی در قلمروی خلیج فارس و در قضیه دو جزیره فارسی و عربی به سال ۱۹۶۹ مشاهده نمود (MojtahedZadeh, 2000: 181).

۲. تقسیم‌پذیر بودن ارزش جغرافیایی و منفعت متعارض، به گونه‌ای که هر کدام از مدعیان به سهم مناسبی دست یابند و رضایت آن‌ها حاصل آید. نظیر تعیین قلمروهای حاکمیت و مالکیت در دریاها و بسترهای ساحلی (HafezNia, 2011: 128).

۳. نامتوازن بودن مناسبات قدرت، به طوری که یک طرف منازعه از قدرت برتر برخوردار بوده و در سایه قدرت‌نمایی خود، رقبا و طرف‌های مقابل خود را مجاب به پذیرش خواسته خود بکند و کنترل ارزش جغرافیایی مورد منازعه را در دست بگیرند. مانند جزایر کوریل در شمال ژاپن که توسط جمهوری فدراتیو روسیه کنترل می‌شود (HafezNia, 2011: 128).

چنانچه بحران ژئوپولیتیکی با روش‌های مصالحه‌آمیز حل نشود و تداوم بحران نوعی بی‌صبری را در یکی از طرفین سبب شده و یا تلقی تحول در موازنه قوا و یا احساس تهدید پدید آید، چنین منازعه‌ای به جنگ تبدیل می‌شود. ارزش‌های جغرافیایی نظیر مرز، فضا، منابع و... آن قدر مهم هستند که دولت‌ها به خاطر دستیابی و کنترل آن‌ها حاضر به مبادرت به جنگ و تقبل هزینه‌های مالی، مادی و انسانی آن می‌باشند. هرچند بروز جنگ‌ها ممکن است تحت تاثیر عوامل ایدئولوژیکی و یا حتی سیاسی اتفاق بیافتد، ولی اکثریت قریب به اتفاق جنگ‌ها منشا جغرافیایی داشته و ریشه در تلقی طرفین جنگ از منفعت ملی ارزش جغرافیایی دارد. حتی اگر عوامل ایدئولوژیکی و سیاسی

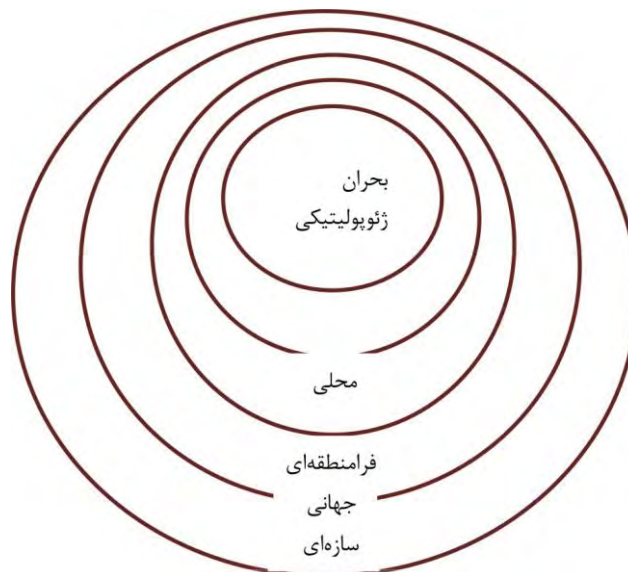
جنگ نیز به خوبی کالبدشکافی و تحلیل گردد، مشخص می‌شود که این نوع عوامل نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم از ماهیت ژئوپولیتیکی برخوردارند. نظیر انگیزه‌های توسعه حوزه نفوذ فکری و عقیدتی، مشارکت در ائتلاف بین‌المللی، دفاع از حقوق گروه‌های دارای تجانس ساختاری، دفاع از اماکن مذهبی و هویتی و... (HafezNia, 2011: 129).

د: بحران‌های ژئوپولیتیکی، هرچند شکل سیاسی به خود می‌گیرند، ولی با نوع خاص بحران‌های سیاسی تفاوت می‌کنند. بحران‌های سیاسی عامل بروز تنش در روابط دولت‌ها با یکدیگر می‌باشند و ممکن است به سردی روابط، قطع روابط و حتی جنگ و درگیری منجر شوند. این نوع بحران‌ها بیشتر از عوامل رفتاری، اندیشه‌ای، آیین دیپلماسی و تشریفات، تعرض و بی‌احترامی نسبت به پرستیژ ملی و ارزش‌های سیاسی و فرهنگی و نظایر آن ناشی می‌شود. برخلاف بحران‌های ژئوپولیتیکی که دیرپایی از ویژگی‌های آن‌ها است، بحران‌های سیاسی زودگذر بوده و به سادگی قابل حل هستند. مثلاً با یک تغییر رفتار، یا توضیح، یا عذرخواهی، یا عمل متقابل و یا نادیده‌انگاری و تحمل خطای طرف مقابل و نظایر این، بحران‌های سیاسی قابل برطرف شدن هستند. هرچند اگر اراده طرفین بر حل آن تعلق نگیرد، ممکن است این بحران‌ها نیز تداوم یابند، نظیر تنش در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا که بیش از ۴۰ سال ادامه یافته است. بحران‌های سیاسی زودگذر در تاریخ ملت‌ها به وفور یافت می‌شود و گاهی به صورت امری روزمره درمی‌آید، ولی معمولاً به همان سرعتی که ایجاد می‌شود به همان سرعت نیز برطرف می‌شود. مثلاً در ارتباط با عمل ناشایست یک مامور دیپلماسی ممکن است رابطه سیاسی دو کشور تحت‌الشعاع قرار گیرد، ولی با انجام خواسته یا عمل متقابل و یا معامله پشت پرده به سرعت حل می‌شود. حتی دولت‌ها گاهی هیئت‌های دیپلماتیک را از کشور مقابل فرا خواندند، ولی پس از مدتی مجدداً روابط برقرار شده است. بحران‌های سیاسی در روابط جمهوری اسلامی ایران و انگلیس، آلمان و فرانسه در سال‌های اخیر اتفاق افتاده و پس از مدت کوتاه مجدداً برطرف گردیده و شرایط عادی شده است (HafezNia, 2011: 129-130).

ه: در بحران‌های ژئوپولیتیکی الگوی مداخله‌ای چندسطحی شکل می‌گیرد. به عبارتی سطوح مختلفی از بازیگران در ارتباط با بحران درگیر می‌شوند. درگیر شدن بازیگران مزبور در بحران ژئوپولیتیکی بر مبنای اهداف مختلفی صورت می‌پذیرد از قبیل انگیزه بشردوستانه و کمک به صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه حوزه نفوذ، پیگیری اهداف و منافع ملی، ارتقای موقعیت ژئوپولیتیکی در سطح منطقه‌ای و جهانی از طریق به دست گرفتن مدیریت و رهبری فرایند حل و فصل بحران که می‌تواند با رویکرد آشتی‌جویانه و یا تداوم بحران همراه باشد (HafezNia, 2011: 130).

سطوح مختلف بازیگران مداخله‌گر در بحران ژئوپولیتیکی عبارت است از (HafezNia, 2011: 130):

۱. مدعیان و طرف‌های منازع یا سطح محلی؛ ۲. سطح منطقه‌ای؛ ۳. سطح فرامنطقه‌ای؛ ۴. سطح جهانی و کروی؛ ۵. سطح سازه‌ای یا سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی نظیر سازمان ملل و شورای امنیت.



مدل ۱. مدل تصویری الگوی سطوح مداخله در بحران ژئوپولیتیکی

Source: HafezNia, 2011, 130

هژمونیک‌گرایی قدرت‌های منطقه‌ای

در خاورمیانه، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با توجه به مختصات ژئوپولیتیکی خود، دو کشور مهم و تعیین‌کننده در تحولات منطقه به شمار می‌آیند و رقابت‌های ژئوپولیتیکی بر مبنای هژمونیک‌گرایی میان آن دو به واسطه تحولات کشورهای عراق، سوریه، بحرین و یمن به عنوان حوزه‌های نفوذ ژئوپولیتیکی بین این دو قطب و نیز گستردگی رقابت‌های پیدا و پنهان آن‌ها سبب بروز تنش و تیرگی در روابط تهران-ریاض شده است (Barzegar, 2009: 2). مولفه‌ای همچون رقابت بر سر گسترش حوزه نفوذ ژئوپولیتیکی در عراق، سوریه، بحرین و یمن و ضدیت رویکردهای دو کشور در قبال بحران‌های منطقه‌ای در کنار مولفه‌های دیگری چون تضادهای ایدئولوژیک، اختلافات ژئوکالچریک، رقابت بر سر رهبری جهان اسلام و رواج مسابقه تسخیراتی در بین کشورهای منطقه، زمینه‌ساز روابط تنش‌آلود و بحران‌ساز میان دو کشور و به موازات آن موجب بحران در منطقه شده است (Azghandi & AghaAlijani, 2013: 43). به طوری که واگرایی و تنش در روابط دو کشور، به ویژه پس از تحولات جهان عرب و بی‌ثباتی در سوریه و یمن، شکل جدی‌تری به خود گرفته است. روند فزاینده واگرایی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در شرایط کنونی به وضعیتی رسیده است که هر دو کشور کوشش می‌کنند تا با یارگیری منطقه‌ای و افزایش عمق استراتژیک خود، کشور رقیب را در رسیدن به اهداف و برنامه‌های خود در محیط داخلی و خارجی، دچار اختلال کنند (Karimipour, Rabiei & Yaghoubi, 2019: 319). جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از موقعیت راهبردی در حوزه ژئوپولیتیک شیعه که به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعه در کشورهای خاورمیانه با هارتلند (مرکزیت) ایران است، به قلمروسازی در شرق مدیترانه به عنوان یک مکمل ژئوپولیتیکی اهتمام ورزیده (PishgahiFard & Rahmani, 2011: 276) و از آنجایی که رژیم اسرائیل نیز در همین حوزه واقع شده است، با توجه به رویکردهای ایدئولوژیک و راهبردهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، نفوذ

قدرت ژئوپولیتیکی در این منطقه بسیار حائز اهمیت می‌نماید. دربارهٔ ترکیه نیز الگوی متناسب با رئالیسم تهاجمی^۱ و تحلیل جان میرشایمر^۲، مهم‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد (Tabatabaie & Hazrati, 2014: 169)، سبب می‌شود که دولت آنکارا برای حفظ بقا، به منظور تغییر موازنهٔ قدرت به سمت خویش از ابزارهای جنبی قدرت؛ سخت‌افزاری و یا نرم‌افزاری بهره‌برد. یکی از ابزارهای نرم‌افزاری کسب و یا افزایش قدرت می‌تواند روابط دیپلماتیک با دیگر بازیگران بین‌الملل برای رسیدن به هدف مطلوب باشد. لذا از آنجایی که ترکیه به عنوان یک کشور مسلمان غیرعرب می‌داند که در تحقق هدف نوعثمانی خود میان کشورهای مسلمان عربی با تفکرات ناسیونالیستی از جایگاه مطمئنی برای پذیرش به عنوان رهبریت جهان اسلام برخوردار نمی‌باشد، این مساله باعث گردیده تا برای تحقق بخشی به اهداف بلندپروازانهٔ خود به دیگر بازیگران منطقه توجه کند و برای تحقق هژمونی نوعثمانی از هیچ‌گونه وسیله‌ای فروگذار نکند (Abbasi & Naghash, 2014: 5). به همین روی مناسبات سیاسی آنکارا-تل‌آویو به عنوان دو قدرت دیگر منطقه و نوع تعاملات آنان با رقبای فرامنطقه‌ای چون ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه، در روند و تداوم بحران‌های ژئوپولیتیکی خاورمیانه از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد (JafariNejad, 2016: 199). از سوی دیگر رژیم اسرائیل نیز که در پی افزایش تثبیت و حفظ امنیت خود در منطقه بوده است، نه تنها از داشتن تعاملات هدفمند با کشوری مسلمان و غیرعربی چون ترکیه که اتفاقاً از موقعیت ژئواستراتژیکی نیز برخوردار است، رغبت داشته و برای تحقق هژمون صهیونیستی خود، ترکیه را ابزاری مناسب در نظر دارد، بلکه برای تثبیت موقعیت خود به عنوان یک کشور و حفظ امنیت خود، ناگزیر به تلاش برای ایجاد روابط دیپلماتیک با برخی کشورهای عرب خاورمیانه از جمله، عربستان سعودی، عمان و اردن می‌باشد (Sohrabi & Jannati, 2015: 150-151 & 169).

منافع سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و نیز منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و رقابت میان آن‌ها در منطقهٔ خاورمیانه، شرایطی را رقم زده است که این منطقه در چرخه‌ای از تاثیر و اثر امنیتی قرار گیرد و امنیت هر یک از واحدهای آن بدون در نظر گرفتن واحدهای دیگر امکان‌پذیر نباشد (Rahimi, Ezzati & Mahdavi, 2019: 76).

هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی

جهانی شدن فرایندی است که از یک سو به افزایش تعامل بین‌تمدنی و از سوی دیگر به افزایش شکاف و گسست بین‌تمدنی منجر شده است. وجه دوم این روند همان است که یک‌سویه تلقی می‌گردد و پروژه‌ای از پیش طراحی شده و در راستای تسطیح فرهنگی جهان و جهانی‌سازی قلمداد می‌شود. این روند نیز از یک سو با هدف همگون‌سازی فرهنگی جهان به عام‌گرایی فرهنگی می‌انجامد و از سوی دیگر به شکلی متناقض‌گونه با برانگیختن هویت‌های محلی به خاص‌گرایی فرهنگی و مقاومت در برابر امواج جهانی‌ساز منتهی می‌شود. بر این اساس، تلاش‌های هویت‌یابانهٔ جوامع و ملل بر مبنای عوامل دینی، مذهبی، قومی و ملی، واکنشی خاص‌گرا در برابر امواج جهانی می‌باشد. به طوری که می‌توان بخشی از زمینه‌های ظهور و گسترش جریان‌های افراطی و تروریستی در منطقه را در

¹ offensive realism

² John Mearsheimer

واکنش محلی‌گرایانه آن‌ها در قالب دین‌گرایی و مذهب‌گرایی در برابر جهانی شدن و جهانی‌سازی جست‌وجو کرد که هدف غایی آن معطوف به رهایی از محدودیت‌های نظام سلطه‌ای است که کارگزار اصلی آن دولت‌های غربی‌اند (Salimi & Ahar, 2013: 179-213). هرگاه نیروهای گریز از مرکز و آشوب‌ساز، نظام سلطه را به چالش بکشند، با واکنش گفتمانی و راهبردی از سوی نظام سلطه مواجه خواهند شد. چالش زمانی رخ می‌نماید که نیروهای سیاسی و اقتصادی مسلط در نظام بین‌الملل دیگر قادر به کنترل راهبردهای امنیتی نباشند. در عصر جهانی شدن، شاخص‌های ناامنی جدید بر اساس نشانه‌هایی از خشونت و ناشکیبایی هویتی شکل گرفته که گرانیگاه اصلی آن در شرایط موجود در جهان اسلام با محوریت خاورمیانه به عنوان بحران‌خیزترین کانون جهان، در قالب بنیادگرایی دینی و تروریسم بروز یافته است. مداخلات خارجی و تهاجم نظامی، درهم‌شکستن دولت‌های اقتدارگرای عرب غرب خاورمیانه در جریان مداخله‌های نظامی ایالات متحده و دخالت‌های فدراسیون روسیه، خیزش نیروهای قومی و مذهبی، اهمیت یافتن دوباره مناسبات و ترتیبات قبیله‌ای، غلیان خشونت، انحطاط بسیاری از دولت‌های خاورمیانه و در نهایت آرایش رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای پیرامون نشانگان هویتی، مویید دورانی از حیات خاورمیانه است که در آن هویت و منازعه بر بستر هویت در برابر هرگونه امواج جهانی‌ساز و یا اقتدارطلب مشخصه آن می‌باشد. سرآغاز وقوع جنبش‌ها و انقلاب‌های عربی را نیز بر اساس همین عامل می‌توان نگرست. انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ مصر، به عنوان نقطه عطف جنبش‌های نوین عربی شناخته می‌شود. هرچند با آنکه این انقلاب پس از انقلاب مردم تونس (دسامبر ۲۰۱۰) و سقوط حکومت دیکتاتوری آن رخ داد، اما به دلیل جایگاه و نقش ژئوپولیتیکی مصر و اهمیتی که این کشور و حکومت آن در معادلات خاورمیانه داشته است، نقطه تبلور جنبش‌های عربی در خاورمیانه به حساب می‌آید. چرایی ماهیت فراگیر و تقریباً عمومی این جنبش که عوامل آغازگر آن با دیگر خیزش‌های عربی منطقه شباهت‌های بسیاری دارد را می‌توان بر اساس نارضایتی عمومی به دلیل ساخت اقتدارگرا و سرکوبگر دولت مرکزی آن و نیز پیشرفت روند سیاسی شدن هویت‌ها، قشرها و گروه‌های سرکوب‌شده و وارد شدن بدنه اجتماعی به جنبش انقلابی در زمینه‌ای از نارضایتی‌ها و بحران مشروعیت سیاسی تحلیل کرد (Kazemi, 2017: 13).

دولت‌های ضعیف و چالش تحقق عینی حاکمیت در برابر قدرت‌های پیرامونی

اعمال حق حاکمیت به مفهوم توانایی و قابلیت یک گروه برای تحقق انحصار کاربرد مشروع زور در یک محدوده سرزمینی، تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات و مجازات متخلفان می‌باشد. مطابق چنین تعریفی که تحت تاثیر برداشت هابزی از دولت است، یکی از نشانه‌های تحقق عینی حاکمیت را می‌توان در توانایی دولت برای کنترل و مدیریت گروه‌بندی‌های متعارض، بازتولید همبستگی‌های درون‌گروهی و مقابله با رویارویی شدید بر بسترهای هویت‌های گروهی در درون جامعه مشاهده نمود. چنین نشانه‌هایی می‌بایست زمینه‌های تثبیت هویت ملی و نهایتاً کنترل و ممانعت از واگرایی‌های هویتی و محلی را به وجود آورد (HafezNia, 2011: 373). در مقابل این الگوی آرمانی، می‌توان دولت‌های ضعیف را بازشناسی کرد که از توان و قابلیت کافی برای تثبیت و اعمال حق حاکمیت خود برخوردار نیستند (Duncan & others, 2004: 537). مطابق تحلیل اندیشمندان، شکل‌گیری و تداوم وضعیت شکننده

و ناپایدار در دولت ضعیف، عمیقاً در پیوندی ریشه‌ای با وجود جامعه‌ای پر شکاف و دارای شبکه‌های درونی مبتنی بر پیوندهای مذهبی، قومی و قبیله‌ای غیرمدنی قرار دارد که عملاً مانع شکل‌گیری دولت‌های قوی و دارای قابلیت تحقق عینی حاکمیت خود می‌شود. بر بستر ضعف ساختاری دولت و تنوع ساختاری موجود در متن جامعه، اغلب در این گونه جوامع، زمینه برای رویارویی نیروهایی رخ می‌دهد که از شکاف‌های اجتماعی و هویت‌های دینی، قومی، محلی و قبیله‌ای به عنوان ظرفیتی علیه نظم مستقر مورد حمایت دولت مرکزی بهره می‌برند. از این رو این نوع کشورها همواره قابلیت و استعداد دائمی برای غلتیدن به دامان وضعیت جنگ داخلی و بی‌ثباتی‌های تکرارشونده را دارا می‌باشند (Agnew, 1994: 278).

وجه دیگری از ضعف ساختاری دولت‌های ضعیف در نفوذپذیری بالای این دولت-ملت‌ها در مقابل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آشکار می‌شود. جلوه مهم این نفوذپذیری را می‌توان در شکل‌گیری پیوندهایی میان گروه‌هایی از اتباع دولت ضعیف (گروه‌های قومی و مذهبی) با دولت‌های قدرتمندتر پیرامونی و فراپیرامونی مشاهده کرد. آن هنگام که میان خواسته این گروه‌ها با منافع کشورهای خارجی پیوند برقرار شود، راه برای حضور و مداخله خارجی در این نوع کشورها هموار می‌شود که یکی از مناسب‌ترین بسترها برای رشد بحران‌های تروریستی نیز می‌باشد (SardarNia & Heidari, 2015: 45). برای مثال در عراق پس از سقوط صدام حسین توسط نیروهای چندملیتی به رهبری ایالات متحده آمریکا، گروه‌های تروریستی به علت اضمحلال دولت مرکزی به صورت فزاینده‌ای رشد یافته، همچنین دخالت‌های کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موجبات بی‌ثباتی در سوریه را فراهم کرده و رشد گروه‌های تروریستی چندملیتی را موجب شده است (HeidariFar, 2016: 1).

در این باب برای مثال، بحران سوریه و آثار و پیامدهای قابل توجهی که بر امنیت منطقه و سیاست بین‌الملل برجای گذاشته است را به عنوان یکی از بحران‌های موجود در منطقه می‌توان مورد نظر قرار داد که نخستین آثار و نشانه‌های آن در ارتباط با تضادهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و عربستان سعودی نگریسته می‌شود. هریک از سه کشور یادشده تلاش دارند تا بر فرایندهای سیاسی و امنیتی سوریه در ژئوپولیتیک خاورمیانه اثرگذار باشند. به موازات چنین فرایندی، نشانه‌هایی از جنگ سرد ایالات متحده آمریکا-فدراسیون روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱)، و به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شکل گرفت و ادبیات سیاسی رهبران این دو قطب در نقطه مقابل یکدیگر قرار گرفت و هریک از رهبران دو کشور در تلاش هستند تا دیگری را متهم به اتخاذ الگوهای نمایندگی مغایر با ثبات، امنیت و تعادل منطقه‌ای است که در حالت کلی به کارگیری الگوهای مبتنی بر هژمونیک‌گرایی راهبردی ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه در نظام بین‌الملل و تحولات سیاسی خاورمیانه را می‌توان مبین تضادهای سیاسی آن‌ها پنداشت (YazdanPanah dro & Namdari, 2013: 2).

لذا با توجه به در نظر گرفتن و ارزیابی تمامی معادلات و عوامل ایجادکننده بحران‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه، الگوی شکل‌گیری و تداوم این بحران‌ها؛ تبیین روند آن؛ و نیز آینده‌نگری ژئوپولیتیک منطقه و رهیافت به راهکارهای برون‌رفت از آن، مسأله اساسی این پژوهش است؛ اینکه با توجه به رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های

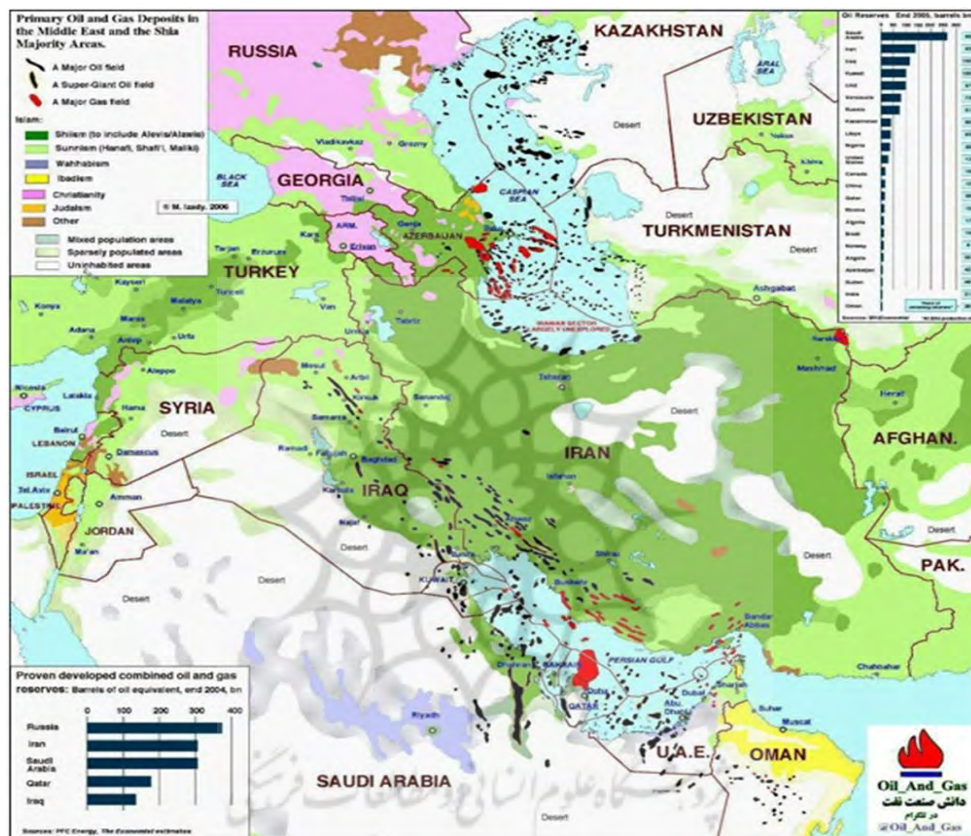
نظام بین‌الملل و فرامنطقه‌ای برای نفوذ بیشتر در منطقه، به موازات ضعف‌های ساختاری دولت‌های شکننده خاورمیانه و نیز رقابت‌ها و تقابل‌های قطب‌های توانمند منطقه‌ای برای تغییر موازنه قدرت به سود خود، آینده این منطقه سرزمینی همواره پرمخاطره سر به کدام سوی دارد و آیا با در نظر گرفتن تمامی متغیرهای حاکم بر آن، می‌توان راهکاری برای برون‌رفت از بحران‌های مداوم در آن یافت؟

یافته‌ها

در روش گراند تئوری، معیار اصلی در خصوص تعداد مصاحبه‌ها، استفاده از افراد صاحب‌نظر، کیفیت داده‌ها، طبقات و نظریه در حال ظهور و رسیدن به اشباع نظری است. پس از مرور کردن متن هر مصاحبه و درک آن، کد مناسبی به عبارت یا پاراگراف مورد نظر داده می‌شود و تمام مصاحبه‌ها با همین روش کدگذاری می‌گردد. کدگذاری داده‌ها که طی سه مرحله کدگذاری باز؛ کدگذاری محوری؛ و کدگذاری انتخابی صورت می‌گیرد، در این پژوهش بدین ترتیب انجام شده است که نخست در مرحله کدگذاری باز، متن هر مصاحبه چندین بار مرور و جملات اصلی آن استخراج و به صورت کدهایی بر اساس واژگان صاحب‌نظران شرکت‌کننده (کدهای زنده) و یا واژگان مفهومی پژوهش‌گر (کدهای دلالت‌کننده) ایجاد شد و سپس کدهایی که به لحاظ مفهومی مشابه بود در کنار یکدیگر قرار گرفت. مقوله‌های اولیه‌ای که در جریان مرحله کدگذاری باز پدید آمد، در مرحله کدگذاری محوری از جهت نقاط تشابه و تفاوت با یکدیگر مقایسه شد و مقوله‌ها یا زیرطبقاتی که نقاط اشتراک داشتند، ادغام و حول محور مشترکی با عنوان طبقه قرار گرفتند. سپس در کدگذاری انتخابی که مرحله فرآیند نهایی ادغام و تصحیح طبقه‌ها می‌باشد، پژوهش‌گر با تمرکز بیشتر بر روی طبقه‌های پدیدار شده، مصاحبه‌ها، یادآورها و متون مرتبط، به کشف ارتباط بین طبقات و زیرطبقات بررسی شده پرداخت. در این مرحله، پژوهش‌گر ضمن تمرکز بر فرایندی که در داده‌ها نهفته است، توجه خود را بر این نکته معطوف نمود که کدام مقوله یا متغیر است که بیشتر از همه در داده‌ها تکرار شده و قادر است ضمن توجیه فرایند اجتماعی-سیاسی اساسی، سایر مقوله‌ها را به یکدیگر پیوند دهد (Strauss & Corbin, 2015).

تحلیل نهایی یافته‌ها با آشکار شدن متغیرهای مرکزی به عنوان فرایند اساسی اجتماعی-سیاسی چگونگی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منجر شد. به منظور افزایش مقبولیت، استحکام و عمق اطلاعات در پژوهش حاضر، اقداماتی چون بازبینی مصاحبه‌های کدگذاری شده و مرور دست‌نوشته‌ها برای صاحب‌نظران شرکت‌کننده، توافق افراد بر روی مصاحبه‌های تحلیل شده، دسته‌بندی کدهای مشابه و طبقات، تنوع در انتخاب صاحب‌نظران شرکت‌کننده، اختصاص مکان مناسب و زمان کافی برای جمع‌آوری داده‌ها، نسخه‌نویسی مصاحبه‌ها در اسرع وقت و بهره بردن از نظرات تکمیلی خبرگان صورت گرفت. به منظور رعایت اصول اخلاقی پژوهش، اقداماتی مانند توضیح هدف پژوهش و نحوه انجام آن، کسب رضایت آگاهانه شفاهی، توجه به حریم خصوصی آن‌ها، اطمینان از محرمانه نگه داشتن اطلاعات و نظرات صاحب‌نظران شرکت‌کننده از طریق اختصاص کد به جای ذکر اسامی و داشتن حق کناره‌گیری شرکت‌کنندگان از پژوهش در هر زمان دلخواه انجام شد.

همه صاحب‌نظران شرکت‌کننده در مصاحبه، از مدیران و مسئولین عالیرتبه نهاد ریاست جمهوری، وزارت امور خارجه، ارتش جمهوری اسلامی ایران و نیروی انتظامی با حداقل مدرک تحصیلی کارشناسی ارشد بوده‌اند. از ۱۰ مصاحبه (بدون احتساب هم‌پوشانی)، ۴۴ کد به دست آمد که با احتساب هم‌پوشانی و ادغام آن‌ها به منظور کدگذاری محوری و تبدیل کدها به مفاهیم انتزاعی، ۶۷ مقوله یا زیرطبقه به دست آمد. پس از فرایند تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای، مقوله‌ها یا زیرطبقه‌ها در ۱۲ طبقه کلی جای گرفتند.



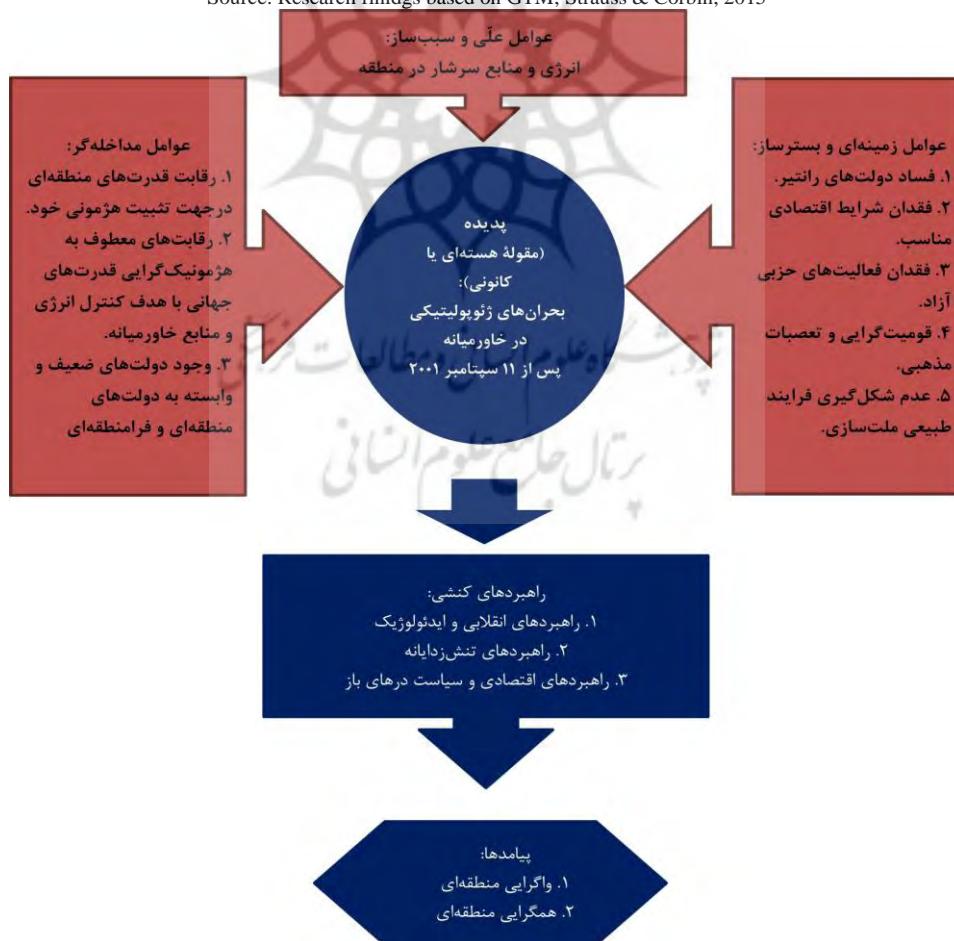
نقشه ۳. منابع انرژی در خاورمیانه Source: <http://oilindustry.ir>

داده‌های خام مصاحبه پژوهش در روش گراند تئوری پس از کدبندی و دسته‌بندی که در قالب مفاهیم، مقوله‌ها و طبقات درمی‌آید، به استخراج پدیده اصلی پژوهش منتهی می‌شود. این فرایند به عنوان الگوی پارادایمی شناخته می‌شود. الگوی پارادایمی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز که با چنین فرایندی به دست آمد، در شکل ۱ مشاهده می‌شود. این الگوی نهایی قادر است به پرسش اصلی پژوهش که چگونگی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌باشد، پاسخ دهد و خود منشأ تولید پرسش‌های نو شود. جهت نیل به این هدف، همه مقوله‌های استخراج‌شده در پژوهش بر حسب جنبه‌های عواملی و شرایطی؛ تعاملی؛ و پیامدی با همدیگر تلفیق شد و یک الگوی انتزاعی که بیان‌گر پرسش اصلی پژوهش می‌باشد، به دست آمد و سپس الگوی زمینه‌ای در روش گراند تئوری، حول مقوله هسته‌ای و کانونی پژوهش، یعنی «بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱» ترسیم شد. این الگوی نظری، پاسخ اصلی به پرسش پژوهش، یعنی «چگونگی الگوی شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱» است.

جدول ۱. مقوله‌ها و طبقه‌های استخراج شده

۲۳	به‌کارگیری الگوهای مبتنی بر هژمونیک‌گرایی راهبردی ایالات متحده آمریکا و نیز فدراسیون روسیه در نظام بین‌الملل جهانی با هدف کنترل انرژی و منابع خاورمیانه، وجود نشانه‌هایی از جنگ سرد میان قدرت جهانی ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقش اتحادیه اروپا و جمهوری خلق چین به عنوان میانجی در رقابت‌های هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا.	رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی
۱۸	چالش دولت‌های مرکزی ضعیف در برابر قدرت‌های پیرامونی منطقه‌ای جهت گسترش نفوذ خود در آن مناطق، وجود جوامع پرشکاف و دارای شبکه‌های درونی مبتنی بر پیوندهای مذهبی و قومی و قبیله‌ای غیرمدنی، نفوذپذیری دولت‌های ضعیف در برابر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، اقتصاد ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، نارضایتی مردمان این مناطق، ایجاد و گسترش تروریسم	وجود دولت‌های مرکزی ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای
۴۱	حفظ بنیادهای ایدئولوژیک حکومت‌ها و فقدان انعطاف در برابر آن‌ها، اولویت اقدام با رویکرد نظامی در مقابل رویکرد دیپلماتیک	کنش‌های انقلابی و ایدئولوژیک
۴۲	وجود انعطاف در چارچوب‌های فکری و ایدئولوژیک، اولویت اقدام با رویکرد دیپلماتیک در برابر رویکرد نظامی	کنش‌های تنش‌زدایانه
۳۲	گسترش رویکردهای اقتصادی غیرنقته‌ای مانند گردشگری، پیوستن به لوابح بین‌المللی مرتبط با شفافیت‌های اقتصادی، اجرای سیاست اقتصادی درهای باز	کنش‌های اقتصادی و سیاست درهای باز
۱۹	ادراک اهداف و منافع متعارض، اراده سیاسی کاهش و سردی روابط، تقویت نیروهای تجزیه‌گر و تضعیف نیروهای متحدکننده، افول اندیشه همگرایی، توسعه تضادها و تنش‌ها و تکروری‌ها، فقدان عملکردهای جمعی و نهادی، فروپاشی و تجزیه	واگرایی منطقه‌ای
۱۵	ادراک اهداف و منافع مشترک، اراده سیاسی توسعه روابط، تقویت نیروهای متحدکننده و تضعیف نیروهای تجزیه‌گر، کمال اندیشه همگرایی، نهادسازی و تشکیل سازمان همراه با تفویض قدرت عملگرایی، توسعه و تحکیم کارکردهای نهادی، یکپارچه‌سازی	همگرایی منطقه‌ای

Source: Research findings based on GTM; Strauss & Corbin, 2015



۲. دیاگرام الگوی فرایند شکل‌گیری بحران‌های خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

Source: Research findings based on GTM; Strauss & Corbin, 2015

جدول ۲. بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و عوامل ایجادکننده و موثر در بحران

عراق	۲۰۰۳	-انرژی و منابع سرشار در آن منطقه -رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی -رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود -فساد دولت‌های رانتیر -عدم شکل‌گیری فرایند طبیعی ملت‌سازی -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی
مصر	۲۰۱۱	(آغاز خیزش‌های موسوم به بهار عربی با تونس و لیبی) -فساد دولت‌های رانتیر -فقدان فعالیت‌های حزبی آزاد -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی
سوریه	۲۰۱۱	-انرژی و منابع سرشار در آن منطقه -فساد دولت‌های رانتیر -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی -عدم شکل‌گیری فرایند طبیعی ملت‌سازی -رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی -رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود
اعلام خلافت حکومت دولت اسلامی در عراق و شام؛ داعش	۲۰۱۴	-انرژی و منابع سرشار در آن منطقه -رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی -وجود دولت‌های مرکزی ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی
یمن	۲۰۱۵	-رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود -وجود دولت‌های مرکزی ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای -فقدان شرایط اقتصادی مناسب -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی
لبنان	۲۰۱۹	-رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود -رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی -وجود دولت‌های مرکزی ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی
عراق	۲۰۱۹	-انرژی و منابع سرشار در آن منطقه -رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود -رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی -وجود دولت‌های مرکزی ضعیف و وابسته به قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای -فقدان شرایط اقتصادی مناسب -قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی -عدم شکل‌گیری فرایند طبیعی ملت‌سازی

Source: Research findings based on the GTM diagram

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی و پژوهشی

آنارشی، وجه بارز و مشخصه نظام بین‌المللی است. جان میرشایمر، مهم‌ترین نظریه‌پرداز نظریه رئالیسم تهاجمی، ساختار آنارشی و فقدان قدرت مرکزی را مهم‌ترین ویژگی نظام بین‌الملل می‌داند. از نظر وی این وضعیت نه تنها

قدرت‌ها را از جنگ و توسعه‌طلبی گریزان نمی‌کند، بلکه شرایطی را پدید می‌آورد که آنان هرگاه فرصتش را داشته باشند و بتوانند، برای افزایش نفوذ، قدرت و در نهایت هژمونی خود اقدام کنند. بنابراین در وضعیت آنارشی، که ناامنی دائمی را در پی دارد، مهم‌ترین راه برای رسیدن به امنیت، افزایش قدرت و مقهور کردن دیگر دولت‌هایی است که ممکن است تهدیدی برای آن‌ها باشند. نقطه تمرکز این نظریه بر قدرت‌های بزرگ می‌باشد، زیرا این دولت‌ها هستند که بیشترین تاثیر را بر عرصه سیاست بین‌الملل دارند. بدین معنا که قدرت‌های بزرگ، بازیگران عقلایی هستند و نسبت به محیط خارجی خود آگاه بوده و برای بقای خود در این محیط، رفتار استراتژیک مناسب را گزینش می‌کنند. در محیط بین‌الملل، انگیزه اصلی و بنیادین که در پس رفتار قدرت‌های بزرگ نهفته است، بقا می‌باشد (Mearsheimer 2001, 21).

خاورمیانه همواره از مهم‌ترین مناطق ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک دنیا بوده و موقعیت‌های ژئواکونومیک و ژئوکالچریک مختلفی را دارا می‌باشد که بر اهمیت آن می‌افزاید. این منطقه از سابقه دیرینه‌ای از بی‌ثباتی، بحران و ناامنی برخوردار است و بنا بر عوامل بسیاری، همواره از مهم‌ترین کانون‌های منازعات و ایجاد بحران‌های ژئوپولیتیکی در پهنه گیتی به شمار می‌رفته است.

بر مبنای الگوی پارادایمی به‌دست‌آمده، عامل اصلی علی و سبب‌ساز شکل‌گیری بحران‌های خاورمیانه، وجود انرژی و منابع سرشار آن است که این منطقه از جغرافیا را کانون اصلی منازعات و بحران‌های ژئوپولیتیکی نموده است. خاورمیانه دارای بیشترین ذخایر فسیلی دنیا - نفت و گاز - بوده و وجود منابع غیر فسیلی نیز اهمیت آن را دوچندان نموده که در نتیجه قدرت‌های بزرگ جهانی را همواره به تلاش برای کنترل آن برمی‌کشاند. اهمیت منابع نفت و گاز خاورمیانه و خزر، که حدود ۷۰ درصد ذخایر نفت و ۴۰ درصد ذخایر گاز جهان را دربرمی‌گیرد، موجب شده است تا ایالات متحده آمریکا برای ایجاد بسترهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همسو با منافع خود در منطقه خاورمیانه با هدف تثبیت هژمونی جهانی خویش، در حال اجرای سیاست‌های مورد نظر خود باشد (Ekhhari, Abdi & Mokhtari Hashi, 2011: 87-112).

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ضمن آنکه نشان داد ناتوی تحت نفوذ ایالات متحده آمریکا، میل به گسترش دارد، به شکل‌گیری ژئوپولیتیک‌های جدید و مرتبط با امنیت خاورمیانه منجر شد. به عنوان مثال قرار گرفتن ایران در فهرست محور شرارت^۱ و لشگرکشی ایالات متحده آمریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) در چارچوب ماموریت ناتو یا ائتلاف بین‌المللی از جمله این تحولات است. همچنین تغییرات پدیدآمده در دکترین ناتو از ابعاد سیاسی - امنیتی پسا جنگ سرد (۱۹۹۱) به رویکرد نظامی - راهبردی با جهت‌گیری تهاجمی پس از ۱۱ سپتامبر، یکی از علل

^۱ Axis of Evil

^۲ «محور شرارت» اصطلاحی است که جرج دبلیو. بوش رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در سخنرانی سالیانه خود در کنگره این کشور در اشاره به سه کشور جمهوری اسلامی ایران، عراق و کره شمالی به کار گرفت. او علت این نام‌گذاری را «حمایت آن کشورها از تروریسم» و «تلاش آن‌ها برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی» بیان کرد. عبارت «آن سوی محور شرارت» (Beyond the Axis of Evil) نیز دربرگیرنده سوریه، لیبی و کوبا است (نگارنده پژوهش).

پویایی این اتحادیه است. نگاهی به استراتژی‌ها (راهبردها)، دکترین‌ها (رهنامه‌ها) و ابزارهای ناتو پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نشان می‌دهد رویکرد ناتو متأثر از دیدگاه رهبران واشینگتن و با هدف توجیه سیاست نظامی گرایانه ایالات متحده آمریکا هدایت شده است که پیامد آن، تهدید علیه رژیم امنیت بین‌المللی است. از جمله این راهبردها، عملیاتی کردن نظریه جنگ پیش‌دستانه بوده است. در این نظریه، هدف، متقاعد کردن افکار عمومی مبنی بر ایجاد جهان عاری از سلاح هسته‌ای و استفاده از سلاح هسته‌ای بر پایه اقدام پیشگیرانه علیه کشورهای است که الگوی رفتاری غرب را بر نمی‌تابند. بر این اساس به عنوان نمونه، پیش‌فرض دکترین (رهنامه) جنگ پیش‌دستانه این بود که جمهوری اسلامی ایران (به ادعای آن‌ها) به عنوان یکی از محورهای شرارت در کنار سوریه و کره شمالی قرار دارد که باید به سرعت مهار گردد. بنا بر دیدگاه نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی، هر یک از کشورها درصدداند که قوی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل باشند و در پی فرصت‌هایی هستند تا قدرت خود را در برابر دیگر رقبای افزایش دهند. رویکرد ناتو پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تلاش ایالات متحده آمریکا برای بهره بردن از این سازمان در جهت اهداف و مقاصد خود، بیش از هر رویکرد دیگری با رویکرد رئالیسم تهاجمی قابل تبیین است. ایالات متحده آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بیش از گذشته تلاش کرد تا از ناتو به عنوان بازوی نظامی خود استفاده کند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) و از میان رفتن خطر جنگ از سوی آن، هرچند متحدان اروپایی ناتو نسبت به ادامه حیات ناتو دچار تردید بودند، اما سرانجام ایالات متحده آمریکا توانست اعضای ناتو را به تشکیل نیروی واکنش سریع بر اساس دکترین کارتر^۱ متقاعد کند. دکترین کارتر نیز گسترش نفوذ و حضور مستقیم ایالات متحده آمریکا در جهان را مورد تاکید قرار داد و بر سه پایه: ۱. افزایش پایگاه‌های نظامی و امکانات تسلیحاتی آمریکا در مناطق حساس جهان؛ ۲. ایجاد نیروهای نظامی واکنش سریع؛ و ۳. آمادگی ایالات متحده آمریکا برای مداخله نظامی گسترده در مناطق مورد تهدید، استوار بود. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا دامنه تهدیدها را به تروریسم، افراط‌گرایی اسلامی و خطر سلاح‌های کشتار جمعی گسترش داد. رویکرد ایالات متحده آمریکا در این راستا که با حمایت برخی از اعضای ناتو نیز همراه شد، تا جایی پیش رفت که ایده ناتو به عنوان «بازوی نظامی سازمان ملل» و یا «پلیس جهانی» از سوی برخی از اعضای این سازمان مطرح شد. در این مبارزه با تروریسم بیش از سایر گزینه‌ها مدنظر قرار گرفت و این موضوع بحث جنگ پیش‌دستانه و حضور در مناطق راهبردی مانند خاورمیانه را مطرح ساخت (Mehrvarz, 2011: 1-11) که بر مبنای پارادایم استخراج‌شده نیز مهم‌ترین عامل مداخله‌گر در بحران‌های ژئوپولیتیکی خاورمیانه به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، رقابت‌های معطوف به هژمونیک‌گرایی قدرت‌های جهانی به ویژه ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل بوده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا با اجرای استراتژی بازدارندگی یا محصورسازی^۲ شوروی سابق توسط ایالات متحده آمریکا در دوره جنگ سرد که بر پایه مجموعه‌ای از کدهای ژئوپولیتیکی اتخاذ شد (Taylor, 1994: 329)، یا استراتژی ستون‌های منطقه‌ای که توسط ایالات متحده آمریکا برای کنترل مناطق ژئوپولیتیکی دوره جنگ سرد با

^۱ Carter Doctrine

^۲ containment

استفاده از تعیین ژاندارم منطقه‌ای تعیین گردید، یا استراتژی تقابل غیرمستقیم اتحاد جماهیر شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا در دوره جنگ سرد که به درگیری‌های دولت‌های تابع نظیر ایران و عراق در دهه ۱۹۷۰ میلادی انجامید و سرانجام استراتژی بازدارندگی اتمی، استراتژی جنگ پیشگیرانه که امروزه توسط ایالات متحده آمریکا برای مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی مطرح شده است نیز نوعی استراتژی ژئوپولیتیکی است که دولت ایالات متحده آمریکا با تعبیر و تفسیر تهدیدآمیز بودن مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی خارج از آمریکا اقدام به اعزام نیرو و شروع جنگ می‌نماید نظیر اشغال نظامی افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) (Hafez Nia, 2011: 122-123). پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱)، همچنان وجود نشانه‌هایی از جنگ سرد میان ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه با هدف کنترل انرژی و منابع خاورمیانه دیده می‌شود که به دامن‌زدن عوامل زمینه‌ای و بستر ساز بحران در خاورمیانه افزوده است و در این بین اتحادیه اروپا و جمهوری خلق چین که با پیشرفت‌های اقتصادی خود به یکی از بازیگران مهم جهانی مبدل شده است، نقش میانجی در هنگامه این رقابت‌ها را بازی می‌کنند. از طرفی رقابت قدرت‌های منطقه‌ای در جهت تثبیت هژمونی خود از جمله رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی جهت گسترش حوزه نفوذ ژئوپولیتیکی خود در منطقه، رهیافت هلال شیعی در مقابل سنی، رقابت بر سر رهبری جهان اسلام، رقابت در افزایش سهم اعراب سنی و اعراب شیعه در صف‌بندی دولت‌های ضعیف‌تر منطقه، رقابت ترکیه با جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و بهره‌گیری از ابزارهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در تحقق هدف نو عثمانی خود، تلاش‌های رژیم اسرائیل جهت تحقق هژمون صهیونیستی خود و رواج مسابقه تسلیحاتی در بین کشورهای منطقه، به بحران ژئوپولیتیکی در منطقه می‌افزاید. این شرایط خود موجب ایجاد فرایند ضعف سیاسی و اقتصادی دولت‌های مرکزی شده و آن‌ها را وابسته به قدرت‌های پیرامونی می‌کند. به موازات این وابستگی، قدرت‌های پیرامونی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای جهت گسترش نفوذ خود در منطقه، از آن سرزمین‌ها به سود استراتژی‌های هژمونیک‌گرایی خود بهره برده و باعث عمق هرچه بیشتر بحران‌های ژئوپولیتیکی در آن مناطق شده که وجود جوامع پر شکاف و دارای شبکه‌های درونی مبتنی بر پیوندهای مذهبی و قومی و قبیله‌ای غیرمدنی و وضعیت اقتصادی نامساعد، نارضایتی و خشم عمومی را سبب می‌شود و این مناطق را به شدت مستعد تکوین و گسترش تروریسم می‌کند.

آنچه در این بین بسیار حائز اهمیت است، عوامل زمینه‌ای و بستر ساز در فرایند شکل‌گیری بحران‌های ژئوپولیتیکی خاورمیانه می‌باشد. بر مبنای الگوی پارادایمی استخراج‌شده پژوهش، عوامل زمینه‌ای و بستر ساز ایجاد این بحران‌ها، فساد دولت‌های رانتیر است که با وابستگی خود به درآمدهای نفتی، عدم نیاز جدی به درآمدهای مالیاتی، فساد بخش مالیاتی، معافیت مالیاتی بخش‌های حکومتی غیرپاسخ‌گو به مردم، فقدان سواد و آگاهی جامعه درباره اهمیت ابعاد پرداخت مالیات، اقتصاد دولتی، عدم خصوصی‌سازی اقتصاد، تحریم‌های اقتصادی و تورم اقتصادی، به وضعیت اقتصادی بسیار نامساعد برای مردمان منطقه منجر شده که در مواردی که به اعتراضات مدنی-معیشتی مردم ختم می‌شود، با سرکوب اعتراضات مردمی، نارضایتی عمومی باقی مانده و خود به پتانسیلی مداوم جهت آغاز بحرانی

دیگر مبدل می‌شود. از طرفی فقدان فعالیت‌های حزبی آزاد، فقدان آزادی بیان، عدم وجود مطبوعات آزاد، وجود بخش‌های حکومتی غیرپاسخ‌گو به مردم، فقدان شفافیت مالی مسئولان و اعتراضات مدنی-فرهنگی مردمی که دغدغه‌های عموماً روشنفکرانه دارد را اغنا نموده و هنگامی که به اعتراضات مدنی-فرهنگی مردمان ختم می‌شود، آن نیز با سرکوب، موجب تجمع خشم بیشتری شده، که در هر موقعیتی سر باز کرده و منجر به عاملی دیگر از بحران‌های سیاسی-اجتماعی می‌شود. قومیت‌گرایی و تعصبات مذهبی، خوانش‌های دلخواه از مذهب که تکوین بنیادگرایی و افراط‌گرایی دینی و خیزش نیروهای قومی و مذهبی را در پی دارد، عامل بسترساز دیگری است که با توجه به یافته‌های پژوهش، می‌تواند منشأ ایجاد و گسترش تروریسم برشمرده شود. عدم شکل‌گیری فرایند طبیعی ملت‌سازی به ویژه تعیین تحمیلی مرزهای سرزمینی غرب خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) که توسط بریتانیا و فرانسه در معاهده سایکس-پیکو صورت پذیرفت، همچنان این مناطق را درگیر در بحران فقدان اجماع در هویت ملی و انسجام سیاسی قرار داده است (Bromly, 1994: 74) که یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده بحران‌های ژئوپولیتیکی در خاورمیانه را رقم زده است، چرا که موجب ایجاد و خیزش گروه‌های هویت‌بنیاد شده و به گسترش تروریسم می‌افزاید. آنچه در غرب خاورمیانه، در ظهور گروه تروریستی داعش و یا بحران سرزمینی کردهای منطقه رخ داده است، می‌تواند متأثر از این عامل بسترساز باشد. در این بین، منطقه با فرایند جهانی‌سازی نیز مواجه است. این روند نیز از یک سو با هدف همگون‌سازی فرهنگی جهان به عام‌گرایی فرهنگی می‌انجامد و از سوی دیگر به شکلی متناقض‌گونه با برانگیختن هویت‌های محلی به خاص‌گرایی فرهنگی و مقاومت در برابر امواج جهانی‌ساز منتهی می‌شود. بر این اساس، تلاش‌های هویت‌یابانه جوامع و ملل بر مبنای عوامل دینی، مذهبی، قومی و ملی، واکنشی خاص‌گرا در برابر امواج جهانی می‌باشد. به طوری که می‌توان بخشی از زمینه‌های ظهور و گسترش جریان‌های افراطی و تروریستی در منطقه را در واکنش محلی‌گرایانه آن‌ها در قالب دین‌گرایی و مذهب‌گرایی در برابر جهانی‌شدن و جهانی‌سازی جست‌وجو کرد که هدف غایی آن معطوف به رهایی از محدودیت‌های نظام سلطه‌ای است که کارگزار اصلی آن دولت‌های غربی‌اند.

با توجه به در نظر گرفتن تمام عوامل و شرایط علی و سبب‌ساز؛ زمینه‌ای و بسترساز؛ و مداخله‌گر که در پژوهش حاضر به دست آمد، با توجه به الگوی پارادایمی به‌دست آمده، سه راهبرد در بحران‌های ژئوپولیتیکی خاورمیانه متصور است: ۱. راهبردهای انقلابی و ایدئولوژیک که با حفظ بنیادهای ایدئولوژیک حکومت‌ها و فقدان انعطاف در برابر آن‌ها، اولویت اقدام با رویکرد نظامی در مقابل رویکرد دیپلماتیک را در استراتژی‌های خود قرار می‌دهد؛ ۲. راهبردهای تنش‌زدایانه که با وجود انعطاف در چارچوب‌های فکری و ایدئولوژیک، اولویت اقدام با رویکرد دیپلماتیک در برابر رویکرد نظامی را در استراتژی‌های بنا می‌نهد؛ و ۳. راهبردهای اقتصادی و اجرای سیاست درهای باز که با گسترش رویکردهای اقتصادی غیرنفتی مانند گردشگری و پیوستن به لویح بین‌المللی مرتبط با شفافیت‌های اقتصادی، هدف خود را در پیشرفت و توسعه اقتصادی قرار داده که از این طریق مردم جامعه خود را رضایتمند سازد و پس از آن به اجرای سیاست‌های بین‌المللی خود پردازد؛ حال این سیاست‌ها مبتنی با ایدئولوژی‌های خود

بوده و یا منطبق بر امواج جهانی‌ساز باشد. با توجه به ابعاد گوناگون هر دسته از این راهبردها، پیامدهای ۱. واگرایی؛ یا ۲. همگرایی منطقه‌ای قابل پیش‌بینی است. با توجه به دیالگ‌های فرایند و الگوی شکل‌گیری بحران‌های خاورمیانه که در این پژوهش به دست آمد و نیز مشاهده وقایع اخیر در منطقه (تا پایان سال ۲۰۱۹) و شرایط و ابعاد آن، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در شرایطی الزام‌آور که در نهایت مبتنی بر بقای خود است، ناگزیر به گزینش راهبردهای تنش‌زدایانه هستند که پیامد آن، امنیت هرچه بیشتر دولت‌ها و ملت‌ها و کل منطقه خاورمیانه خواهد بود؛ هرچند که این راهبرد گریزناپذیر و پیامد حاصل از آن به هیچ عنوان به معنای توقف تحرکات و استراتژی‌های مبتنی بر هژمونیک‌گرایی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نخواهد بود و این تحرکات همچنان به منظور ایجاد و حفظ هرچه بیشتر کنترل انرژی و منابع در این منطقه ادامه خواهد یافت.

References

- Abbasi, Ebrahim., & Naghash, Saiedeh. (2014). regional divergence and regional convergence factors in the relationships between Turkey and Islamic Republic of Iran (2002-2012). *Diplomatic and international Researches*. Vol 5. No 20. pp 35-52. [in Persian].
- Abolhasan Shirazi, Habibollah., Ghorbani SheikhNeshin, Arsalan., & Simber, Reza. (2012). *Politics and Government in the Middle East*. Tehran: Samt publishing. [in Persian].
- Agnew, John. (1994). *Global Hegemony Versus National Economy*. Chapter 15 From Recording the world. Edited by: Georg J. Demko and William B. Wood. USA: Westview Press.
- Azghandi, AliReza., & AghaJani, Mahdi. (2013). The mediation of regional divergence factors on the relation between Iran and Arabia. (2005-2011). *Politics*. Vol 43. No 2. pp 225-243. [in Persian].
- Bagheri, Siamak. (2005). *The Greater Middle East project*. Tehran: diplomatic of Valli Faghieh. [in Persian].
- Barzegar, Keyhan. (2009). Regionalism in foreign diplomacy of Iran. *Central Eurasia Studies*. Vol 2. No 5. pp 23-40. [in Persian].
- Bromley, Simon. 1994. *Rethinking Middle East Politics*. Cambridge: Politic press.
- Dehshiri, Mohammad Reza. (2004). *The new regionalism in the Middle East and Western Asia*. Tehran: Abrar Publishing. [in Persian].
- Duncan, Raymond & Others. (2004). *World politics in the 21st century*. New York: Pearson Education Inc.
- Ekhbari, Mohammad., Abdi, Ataollah., & Mokhtari Hashi, Hossein. (2011). The geopolitical situation on Iran and US efforts for hegemony around the world, case study: The greater Middle East. *Human geographical research*. Vol 43, No 75. pp 87-112. [in Persian].
- Ekhbari, Mohammad., & Ayazi, Seyyed MohammadHadi. (2007). The situation of the Middle East in Geopolitical Structure in third millenary. *Geopolitics*. Vol 3. No 3. pp 35-54. [in Persian].
- GhasabZadeh, Majid., Ekhbari, Mohammad., & HasanAbadi, Davoud. (2019). Geographical Analysis of Islamic Republic of Iran's Geoeconomics in new equation of north western Asia. *New Approaches in Human Geography*. Vol 12. No 1. pp 131-149. [in Persian].
- Hafeznia, Mohammad Reza. (2010). Theory of emerging geopolitical structure of the world. *Geopolitics Quarterly*, Vol 6. No3. [in Persian].
- HafezNia, Mohammad Reza. (2011). *Principles and Concepts of Geopolitics*. Mashhad: Pepeli Publishing. [in Persian].
- Haggett, Peter. (1983). *Geography: A Modern Syntheses*, New York, HarperCollins College Div.
- HeidariFar, Mohammad Raouf. (2016). *The new world order, globalization, Case Study: The Middle East. Geopolitical Crisis of The Islam World*. Shahid Beheshti University. Vol 1. pp 261-280. [in Persian].

- JafariNejad, Seyyed Mohammad. (2016). The relationships between Turkey and Israel and the influence on regional security. *Geopolitical Crisis of The Islam World*. Shahid Beheshti University. Vol 1. pp 199-220. [in Persian].
- KarimiPour, Yadollah., Rabiei, Hossein., & Yaghoubi, Seyyed Mohammad. (2019). The mediation of regional divergence and regional convergence of Iran and Arabia in framework of the geography of the peace. *New Approaches in Human Geography*. Vol 11. No 1. Pp 307-324. [in Persian].
- Kazemi, Hojjat. (2017). Identity rises, fragile governments and geopolitical crisis in the Middle East. *Geopolitics*. Vol 13. No 1. pp 146-172. [in Persian].
- Kohestani, Pirouz. (2014). The influence of Shia on Islamic Republic of Iran politics with neighboring countries. Master of Arts dissertation in Geopolitics. Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran [in Persian].
- Mearsheimer, John. (2001). *The tragedy of great power politics*. New York: Norton Publisher.
- Mehrvarz, Asieh. (2011). Examining the changes in NATO's Defence-Military Doctrine after 9/11 and its impact on I.R Iran's security environment. *Defence Strategy*. Vol 9. No 33. pp 1-34. [in Persian].
- Milton, Beverly E. (2000). *The politics and government in the Middle East*. Boulder: Westview Press.
- MojtahedZadeh, Pirouz. (2000). *Persian Gulf: countries and borders*. Tehran: Ataei publishing. Tehran: Ataei Publishing. [in Persian].
- MojtahedZadeh, Pirouz. (2012). *Geopolitics; Philosophy and Applications (Concepts & Theories at the Age of Virtual Space)*. Tehran: Samt publishing. [in Persian]
- MosalaNejad, Abbas. (2014). Geopolitical competitions and identity conflicts in the Middle East. *Global Diplomacy*. Vol 3. No 3. pp 7-34. [in Persian].
- Moshiri, F. (2019). *Iran: Islamic Revolution Against Westernization*. In *Revolutions of the Late Twentieth Century* (pp. 116-135). Routledge.
- PishigahiFard, Zahra., & Rahmani, Mohammad Ali. (2011). *Territoriality of Iran and the US in the Middle East*. Second publish. Tehran: Geographical Armed Forces Organization. Second publish. [in Persian].
- Rahimi, Ali., Ezzati, Ezzatollah., & Mahdavi Hailouie, Masoud. (2019). The Security Consequences of Geopolitics of Syria on power of Islamic Republic of Iran. *New Approaches in Human Geography*. Vol 12. No 1. 63-83. [in Persian].
- SardarNia, Khalilollah., & Heidari, Mostafa. (2015). The analysis of social movement of Egypt on the framework of the recent theory of social movement and theory of John Foran. *Politics*. Vol 45. No 3. pp 699-719. [in Persian].
- Salimi, Hossein., & Ahar, Leila. (2013). The influence of 11. Sept on the situation of Russia in international system (2001-20110). *International Relationships Studies*. Vol 1. No 1. pp 179-213. [in Persian]
- Sohrabi, Mohammad., & Jannati, Ehsan. (2015). The priority of foreign diplomacy and security of Israel in the new regional order. Vol 8. No 31. pp 141-174. [in Persian].
- Strauss, Anselm. & Corbin, Juliet. (2015). *Basics of qualitative research: grounded theory procedures and techniques*. 4th ed. (pp 12-86). California: Sage Publications.
- Tabatabaie, Seyyed Mohammad., & Hazrati, Razieh. (2014). The influence of 11. Sept on the situation of Russia in international system (2001-20110). *International Relationships Studies*. Vol 7. No 28. pp 167-197.
- Taylor, Peter J. (1994) *Political Geography*. England: Longman Scientific & Technical.
- Taylor, Peter J. & Flint, Colin. (2000). *Political Geography*. England: Person Education Limited.
- YazdanPanah dro, Qiumars., & Namdari, Mohammad Mahdi. (2013). The crisis of Syria; the approach of western system and strategy of Turkey. *Islamic Vigilance Studies*. Vol 2. No 3. pp 101-117. [in Persian].